



سیامک دانایی

زندگانی دوشادوش مرگ ، پیشاپیش مرگ

« احمد شاملو »

سیاووش (1) در شاهنامه تجسم خوبی‌ها و معصومیتی است که تهمت خورده باید از گذرگاه آتش بگذرد . در عصر حماسه که کار زار بدی‌ها با خوبی‌هاست ، سیاووش پیروز و سالم از آتش گذر میکند و قهرمان حماسی میشود . بین سرنوشت سیاووش عصر حماسه و سیامک‌های این عصر که دیگر دوران حماسه به سر آمده و سرنوشت‌ها عموماً تراژیک است ، فرق هست و گذشتن از مراحل زندگی و رو در رویی با طرح و توطئه‌های پیش آمده بر سر راه انسان‌ها ، امروز با مصائبی چند روبرو خواهند شد ، که تأسف آور و غم انگیز است . سرنوشت سیامک دانایی هم چنین بود .

سیامک دانایی قربانی و تلف شده‌ی یک رو در رویی افکار و سنن انسانی و غیر انسانی موجود در جامعه کنونی ماست . رو در رویی تفکر غیر انسانی زالو صفت و حقیری که میخواهد ناجوانمردانه از گرده انسانی سوء استفاده کرده و امیالش را ارضاً کند و هنگامی که با مخالفت روبرو شد به خشونت و قتل متوسل شده و برای جستن از این ناکامی و عواقبش و برای خوشنام ماندن خویش ، لوله اسلحه اش را درست بر قلب سیامک از ناحیه پشت و به سمت مغز شخص دیگری که از مسئله باخبر است قرار داده و شلیک میکند. لمپنیسم در صف انقلاب و انقلابیون . قاتل با این عمل جنایت کارانه و ضد انسانی و ضد انقلابی مبارزی را از پای در می‌آورد . دستگیر میشود و بعد از چندی فرار میکند .

کشته شدن مبارزی نه به دست دشمن ، بلکه بدست هم صف خود . هم صفی که قرار بود لوله تفنگش را رو به دشمن بگیرد . ولی وقتی منافعش به خطر افتاد بین دشمن و صف انقلاب فرقی نمی‌بیند . فرهنگ لمپنی .

سیامک دانایی

قرار دادن لوله اسلحه بر ناحیه قلب . از پشت . و صدای خفه شلیک تیر و افتادن سیامک به پشت و گفتنش که : « او..... مرا کشت . عمدا این کار را کرد . » و خطابش به رفیقی دیگر که « سلامش را به مادرش برساند » و اینکه « دوست داشت در حین تسخیر پایگاهی از دشمن کشته میشد . » و بلافاصله بعد از خوردن تیر ، نشستن شبنم، عرق بر پیشانی . عرق بر پیشانی نشانه آتش گرفتن قلب . اصابت تیر به قلب . گرگرفتن قلب . آتش در قلب سوخته سیامک . سیاووش در آتش (2) و جان باختنش در تاریخ 1362.10.03

سیامک رفیقی مبارز و رزمنده و بی باک ، خوش اخلاق ، دلسوز ، مؤدب و با فرهنگ بود . شهری بود و بری از خصائل خرده بورژوازی و دور بودن و نداشتن گرایش به فرهنگ لمپنی، رایج و موجود در واحد های پارتیزانی . مهربان بود . شخصیتی دوست‌داشتنی بود و محبوب . زندگی کوتاه و مرگ فاجعه آمیزش این فرصت را از او گرفت که ابعاد مثبت شخصیتش بار آید و در آینده بارور تر شود .

در عرصه کار نظامی و در میدان نبرد تجسم برجسته یک پارتیزان واقعی و رزمنده بود . در عملیات ها نرم و سبک بال و تر و تیز بود . خوش استیل و نمونه نظم پرولتری در میدان جنگ . عناصر مهم در امور نظامی چون پیش روی ، عنصر غافلگیری و ضربه زدن به دشمن ، به اسارات گرفتن نفرات و انتقال زخمیان ، جمع آوری غنایم به ترتیب اهمیت و عقب نشینی منظم از محل درگیری ، کار او

بود . مشاهده و دیدن او در هنگام نبرد ها و دقت در به کار گیری اسلوب صحیح در فن مبارزه و صحنه های عملکردش با آن تبحر و نرمش و تسلط برای بیننده ، صحنه هایی مهیج ، قهرمانانه و زیبا ، هنرمندانه و ستایش برانگیز بود .

دریغا شیر آهن کوه مردا
که تو بودی
و کوه وار
پیش از آنکه به خاک افتی
نستوه و استوار
مرده بودی
اما نه خدا و نه شیطان
سرنوشت تو را

« احمد شاملو »

بهر روز شادیمقدم 27 . 11 . 2010
<http://www.newoctober.com/tamas.html>
behroozs21@googlegmail.com

(1) سیاووش در شاهنامه فردوسی پرسوناژی است استثنائی که علیرغم حضور در حماسه، از ویژگی‌های «انسان آزاد» برخوردار است؛ او به پرسوناژ رمان شباهت فراوان دارد. سیاووش علیرغم حضور دریا جهان یکسویه حماسه، خارج از چارچوب روابط جهان اسطوره‌ای و حماسی قرار می‌گیرد. پرسوناژ سیاووش تجلی انسان «متعادل» و منطقی و وظیفه‌شناس است که احساسات و مقدسات بر او چیره نمیشود.

سیاووش کودکی است استثنائی، جوانی است برازنده و نیکوچهره، جنگجوی نمونه است که هرگز از جایگاه واقعی اجتماعی خود به عنوان «انسان» خارج نمیشود. به عبارت دیگر، سیاووش با «یکجانبه‌گرایی» بیگانه است، نه خود را بر دیگری تحمیل میکند و نه میپذیرد دیگران خواست «غیرمنطقی» خود را بر او تحمیل کنند. طی حوادث شاهنامه سیاووش در تمامی ابعاد یک پرسوناژ «خشونت‌گریز» و «منطقی» باقی میماند .

در شرایطی که سودابه و کیکاووس قصد دارند سیاووش را به پایمال کردن ارزش‌های اخلاقی - در عرصه فردی و اجتماعی - وادار نمایند، او در برابر یکجانبه‌گرایی «غیراخلاقی» نامادری و پدر خود به یکسان مقاومت میکند . سودابه میخواهد عشق یکجانبه خود را بر سیاووش تحمیل کند، و کیکاووس از او انتظار دارد با به زیر پا گذاشتن «پیمان‌صلح» خود با افراسیاب، اسیران جنگی توران زمین را به قتل برساند.

پاسخ منفی سیاووش به خواست غیرمنطقی و غیراخلاقی نامادری، یک روند خشونت را بر پرسوناژ خشونت ستیز شاهنامه تحمیل میکند که از دروغ و «تهمت» سودابه آغاز شده، با «خودکامگی» کیکاووس بغزونی مییابد و سرانجام سیاووش را به ترک ایران زمین وادار میکند. سیاووش به توران میرود و در آن سرزمین فرنگیس دختر افراسیاب را به همسری برمیگزیند. قتل ناجوانمردانه سیاووش در سرزمین بیگانه اوج خشونتی است که بر این پرسوناژ استثنائی جهان حماسه تحمیل میشود . برای بررسی «تعادل» پرسوناژ سیاووش، کافی است کردار «ناهنجار» کیکاووس و سودابه، دو پرسوناژ «یکجانبه‌گرا» و غیرمنطقی را بنگریم. کیکاووس قدرت‌طلب است و سودابه فریفته قدرت . (برگرفته از یک صفحه اینترنتی بی نام و نشان !)

(2) **گذشتن سیاوش از آتش**
« برگرفته از شاهنامه فردوسی »

به دستور فرمود تا ساروان
هیون آرد از دشت صد کاروان
هیونان به هیزم کشیدن شدند
همه شهر ایران به دیدن شدند

به صد کاروان اشتر سرخ موی
همی هیزم آورد پر خاشجوی
نهادند هیزم دو کوه بلند
شمارش گذر کرد بر چون و چند
زدور از دو فرسنگ هر کش بدید
چنین جست و جوی بلا را کلید
چو این داستان سر به سر بشنوی
یه آید ترا گر بدین بگروی
نهادند بر دشت هیزم دو کوه
جهانی نظاره شده هم گروه
گذر بود چندان که گویی سوار
میانه برفتی به تنگی چهار
بدانگاه سوگند پرمايه شاه
چنین بود آیین و این بود راه
وزان پس موبد بفرمود شاه
که بر چوب ریزند نطف سیاه
بیامد دو صد مرد آتش فروز
دمیدند گفتی شب آمد به روز
نخستین دمیدن سیه شد زدود
زبانہ بر آمد پس از دود زود
زمین گشت روشنتر از آسمان
جهانی خروشان و آتش دمان
سراسر همه دشت بریان شدند
بران چهر خندانش گریان شدند
سیاوش بیامد به پیش پدر
یکی خود زرین نهاده به سر
هشسیوار با جام های سپید
لیبی پر زخنده دلی پر امید
یکی تازی بر نشسته سیاه
همی خاک نعلش بر آمد به ماه
پراگنده کافور بر خویشتن
چنانچون بود رسم و ساز کفن
یکی دشت با دیدگان پر زخون
که تا او کی آید ز آتش برون

سیاوش سیه را به تندی بتاخت
نشد تنگدل جنگ آتش بساخت
ز هر سو زبانہ همی بر کشید
کسی خود و اسپ سیاوش ندید
چو او را بدیدند برخاست غو
که آمد ز آتش برون شاه نو
اگر آب بودی مگر تر شدی
زتری همه جامه بی بر شدی
چنان آمد اسپ و قباي سوار
که گفتی سمن داشت اندر کنار
چو از کوه آتش به هامون گذشت
خروشدن آمد ز شهر و ز دشت

« شاهنامه فردوسی »